

تاریخ وصول: ۱۳۸۷/۱۰/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۲/۳

میراث زوجه از اموال غیر منقول

آیت الله سید علی حسینی اشکوری*

چکیده:

مبحث «میراث زوجه از اموال غیر منقول» از مباحث مورد توجه فقها در گذشته و حال بوده و نقد و رد این مقوله از اهمیت خاصی برخوردار است. فقهای شیعه دارای آراء متفاوتی در این مسأله هستند هر چند اکثر آنها به نفی میراث زوجه از اموال غیر منقول متمایل می‌باشند. مقاله حاضر، نقدی است بر مقاله‌ای که آیت الله هاشمی شاهرودی، رئیس قوه قضائیه، در شماره ۴۹ فصلنامه تخصصی فقه اهل بیت (ع) منتشر نموده است. بدیهی است چاپ این مقاله در مجله حاضر صرفاً با هدف تبادل نظر علمی صورت می‌گیرد و این حق برای نویسنده محترمی که مقاله‌شان نقد می‌شود محفوظ است که پاسخ آنرا برای انتشار به مجله ارسال نمایند.

کلید واژه‌ها: میراث، ماترک، زوجه، اموال غیر منقول، عقار.

* مدرس سطوح عالی حوزه و استادیار دانشگاه مذاهب اسلامی

Husseini.eshkavari@gmail.com

مقاله میراث زوجه از اموال غیرمنقول مربوط به حضرت آیت‌الله سید محمود هاشمی شاهرودی که در شماره ۴۹ فصل‌نامه تخصصی فقه اهل بیت(ع) به چاپ رسیده را مطالعه نمودم بحث بسیار پر محتوی و دقیق و شیوا نگاشته شده است البته از جناب ایشان که از فحول علماء و اساتید بلند مرتبه و مفاخر حوزه‌های علمیه هستند انتظار جز این نیست. (اؤلئک اشیاخی فجئنی بمثلهم)

از آنجا که از خود این بزرگواران آموخته‌ایم که مباحثات و سؤال‌های علمی را در مجامع علمی باید مطرح نمود لذا نکاتی چند را جهت استيضاح بعرض می‌رسانم: در صفحه ۲۳ آمده است: در مورد این روایت (لا ترث النساء من عفار الدور شیئاً و لکن یقوم البناء والطوب و تعطی ثمنها و اربعها) الحدیث، فرموده‌اند: ظاهر روایت اختصاص به زمین دارد و گرنه قید (الدور) لغو و زائد است. ممکن است گفته شود برای دفع لغویت وجود احتمال فرق میان زمین خانه و سائر زمین‌ها- زمین کشاورزی- وجود دارد و افراد میان آن دو فرق می‌گذارند پس قید (الدور) در این صورت لغو نیست لذا در روایت فضلا- زراره و ابن بکیر و فضیل و بریر و محمد بن مسلم- آمده است: ان المرأه لاترث من ترکه زوجها من تربه دار او أرض. (حرعاملی، وسایل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریفه، ۶، ۲۰۸ ح ۵).

و در روایت دیگر عن موسی بن بکر الواسطی آمده است: فأما التربه فلا تعطی شیئاً من الارض و لا تربه دار (همان، ۲۱۱ ح ۱۵)

در صفحه ۲۸ آمده است: در رابطه با روایت ابن اذینه که گفته شده مقطوعه است فرموده‌اند: بسیار بعید است بلکه شاید از اصحاب ائمه(ع) خصوصاً بزرگان آنان مانند ابن ابی عمیر و ابن اذینه معهود نیست که آراء و فتاوی خودشان را برای اصحابشان و راویان حدیث روایت کنند.

جواب: این بزرگان فتاوی خودشان را روایت نکرده‌اند بلکه دیگران فتوی آن بزرگان را شنیده‌اند و بخاطر اهمیت آنان در ضمن روایات فتاوی ایشان را نیز نقل کرده‌اند و نظائر آن در مجامع روائی ما کم نیست چه از زراره و سماعه و فضل و یونس و ابن ابی عمیر و ابن اذینه و... از باب نمونه کلینی در کافی روایت می‌کند: عن عده من اصحابنا عن فضاله بن ایوب عن موسی بن بکر عن علی بن سعید قال: قال لی زراره: ما تقول فی رجل ترک أبویه و اخوته لامه؟ قلت: لامه



السدس فقال: انما اولئك الاخوه للاب و الاخوه للاب و الام- الی ان قال: فاما الاخوه من الام فلیسوا من هذا فی شیء و لا یحجبون امهم عن الثلث قلت: فهل یرث الاخوه من الام (مع الام) شیئاً؟ قال: لیس فی هذا شک انه کما اقول لک. (همان، ۲۶، ۱۴۷).

در صفحه ۲۹ تحت عنوان ملاحظاتی درباره روایت محرومیت فرموده‌اند: ملاحظه نخست: روایت محرومیت زوجه از عقار همگی از دو امام باقر و صادق (ع) صادر شده است به استثنای یک روایت که محمد بن سنان از امام رضا (ع) درباره علت این حکم نقل کرده است.

اما در روایتی که از امیرالمؤمنین (ع) و دیگر ائمه تا زمان صادقین (ع) و ائمه پس از آن دو نقل شده است- به استثنای روایت محمد بن سنان از امام رضا (ع)- هیچ اثری از این حکم دیده نمی‌شود. با آن که درباره مسائل میراث روایت و احکام بسیاری از امیرالمؤمنین (ع) صادر شده بود. جواب: آیا این امر موجب وهن این روایات است که احتمال جعل در اینها می‌رود یا احتمال صدور آنها از روی تقیه است یا بخاطر تأخیر بیان از وقت حاجت است؟!.

ثانیاً: اگر روایات کتاب ارث از این دو امام بزرگوار است بلکه اکثر روایات فقه از ایشان است بخاطر شرایط زمانی آن دو بزرگوار.

ثالثاً: در بعضی از همین روایات آمده است: هذا والله خط علی (ع) بیده و املاء رسول (ص). (همان، ۲۶، ۲۱۲).

۳۵

رابعاً: وضعیت زمان امیرالمؤمنین آن چنان نبوده است که حضرت بتواند حقائق را آن چنان که هست بیان کنند آری در بعضی از موارد که زمینه بود بیان می‌فرمودند و مسأله عدم امکان بیان حقائق و عدم مساعدت ظروف با مراجعه به تاریخ و روایات روشن است از باب مثال مقابله با صلاه تراویح که عملاً نتوانستند جلوی آن را بگیرند و یا از باب نمونه در خود مورد ارث صدوق در فقیه از ابن عباس روایت می‌کند که انه قال کتب الی علی ابن ابی طالب (ع) فی سته اخوه وجد: ان اجعله کاحدهم و امح کتابی فجعله علی سابعاً معهم و قوله وامح کتابی کره ان یشنع علیه بالخلاف علی من تقدمه. (همان، ۲۶، ۱۶۵)

در صفحه ۳۵ آمده است: با توجه به تعابیری که در بیان خود این روایات آمده و تعلیل به این که محرومیت و زوجه از ارث زمین و خانه به سبب آن است که زن شخص بیگانه‌ای را داخل در



ورثه نکند و میراث آنان را تباه نسازد با آن که گاه غیر از زوجه هیچ وراثت دیگری نیست. جواب: این گفته از ایشان عجیب است زیرا نکته ذکر شده در روایات حکمت و فلسفه حکم است نه علت و تمام ملاک برای حکم چنان که خود ایشان در جای دیگر بدان اذعان نموده‌اند. در صفحه ۳۵ به عنوان نقطه ضعف می‌فرمایند: در بعضی دیگر از این روایات آمده است: که زوجه را از ارث سلاح و چهارپایان نیز منع کرده است.

جواب: فقط در یک روایت آمده است و ظاهراً کسی به این دو مورد -سلاح و چهارپایان- فتوی نداده است و احتمال می‌رود که در ضبط و استتساخ اشتباه رخ داده باشد و در اصل جزء اموال منقول مذکور در روایت بوده است. در هر صورت آیا بخاطر یک مقطع از روایت که مورد تردید است می‌توان رفع ید از همه آن روایت نمود بر فرض آن که این روایت بخاطر این مقطع از اعتبار ساقط گردد آیا سقوط این روایت به هر دلیل موجب عدم اعتبار سایر روایات می‌گردد؟! در صفحه ۳۵ آمده است: پس مسأله از نظر ثبوتی چنان که برخی از فقها ذکر کرده‌اند بسیار مشکل است به گونه‌ای که انسان با ملاحظه مجموعه جهات مطمئن می‌شود که مراد از این روایات ظاهر اولیه آنها مبنی بر محرومیت زوجه از عین و قیمت خانه و زمین نیست. جواب: از نظر ثبوتی چه محذور عقلی و استحاله‌ای وجود دارد که موجب رفع ید از ظاهر این روایات می‌گردد یا باعث شود ان یرد علمها الی اهلها؟

در صفحه ۳۶ آمده است: ملاحظه دوم: روایات مانع از ارث زوجه از عقار معارض با قرآن کریم است که به صراحت می‌فرماید: زوجه از ربع یا ثمن ترکه زوج ارث می‌برد چنان که در این آیه آمده است: (و لکم نصف ما ترک... الا ینه. این مخالفت در حد تخصیص و تقيید نیست تا گفته شود اشکالی ندارد و می‌توان عمومات قرآن کریم را با خبر صحیح تقيید و یا تخصیص زد و صحت این اخبار هم محرز بوده و مجموع آنها به حد استفاضه می‌رسد. بلکه این مخالفت در حد مخالفت با ظهور قوی شبیه به صریح قرآن است زیرا اگر زوجه از عقار هیچ ارث نبرد به ناچار سهم او از ربع و ثمن ترکه کم‌تر خواهد شد تقيید آیه به ربع و ثمن آن مقدار از ترکه که زوجه ارث می‌برد نه ربع و ثمن همه ترکه اگرچه عنوان ربع و ثمن را حفظ می‌کند ولی برخلاف مقام





تحدید و تعیین سهام به نسبت‌ها و فروض است یعنی موجب اختلال در میزان فرایض و سهام بوده و بیشتر به لغز و معما شبیه است و از باب تقييد و تخصيص نیست.

جواب: ۱- تقييد ربع و ثمن نیست بلکه تقييد و تخصيص (مما ترکتم) است.

۲- مقصود از این گفته که موجب اختلال در میزان و فرائض و سهام بوده چیست؟ یعنی مانند

عول و تعصیب موجب برهم خوردن سهام و زیاد و کم شدن می‌شود چنانچه عامه می‌گویند؟!!

۳- در حیوه بنابر مشهور که عین آن، از آن پسر بزرگتر است آیا موجب اختلال (للذکر مثل

حظ الانثیین) می‌شود؟! زیرا پسر بیش از حظ انثیین برده است؟!!

۴- آیا در مواردی که بخشی از ماترک بالفرض و بخشی بالرد به وارث داده می‌شود می‌توان

گفت خلاف قرآن است که فرموده نصف مال را به ارث می‌برد؟!!

۵- در آیه خمس (فاعلموا ان ما غنتم من شیء فان لله خمسہ...) اگر شارع ارفاقاً بگوید

الخمس بعد المؤمنه آیا می‌توان گفت که اخراج مؤونه موجب می‌شود که کمتر از خمس پرداخت

کنند و این خلاف آیه خمس است؟!!

۶- چه اشکال دارد که روایات مانعه از باب حکومت باشند نه از باب تخصيص و حکومت

چنانچه در تقریرات نوشته خود حضرت استاد آمده است: (عبارۀ عن القرینیه الشخصیه لا حد

الدلیلین علی الاخر) (صدر، بحوث فی علم الصول، ۷، ۱۶۵) و این حکومت به ملاک نظر و تفسیر

ربع و ثمن از (مما ترکتم) باشد و در تقریرات فرموده اند ان الدلیل الحاکم یتقدم و لو کانت دلالتہ

من اضعف الظهورات علی الدلیل المحکوم و لو کانت دلالتہ من اقوی الظهورات و لا یطبق علیهما

قانون تقدیم اقوی الظهورین.

۷- فرموده‌اند: بسیار فرق است میان این که گفته شود عالم را اکرام کن و در دلیل جداگانه

ای بیان شود که مقصود گوینده عالم غیر فاسق است. و در جواب عرض می‌شود: چرا مثال را

اینگونه می‌آوریم ما این گونه مثال می‌زنیم: اکرم کل عالم بلکه اگر بگوید: اکرم جمیع العلما بعد

بگوید: لا تکرّم العالم الفاسق در این مورد عموم عام به وسیله خاص تخصيص می‌خورد.

۸- نکته تقدم خاص بر عام منحصر در نظریه اقوائت ظهور خاص نیست و مطابق نظریه

دیگر نکته در قرینیت آن است چنان که خود استاد دام ظلّه در تقریراتشان به آن التفات دارند- البته

این اشکال مبنائی است.

۹- طبق بعضی از روایات حضرت امام مجتبی(ع) وصیت فرمودند که ایشان را کنار جد بزرگوارشان رسول اکرم(ص) دفن نمایند و برطبق بعضی دیگر از روایات حضرت سید الشهدا(ع) این تصمیم را درباره امام مجتبی(ع) گرفتند و بر طبق بعضی از روایات عائشه صریحا گفت: تریدون ان تدخلوا بیتی من لا احب. آیا وصیت امام مجتبی(ع) و یا اقدام حضرت سید الشهدا(ع) دلیل بر این نیست که نساء از عقار ارث نمی‌برند و اعتراض عائشه بی‌مورد بوده؟ زیرا اگر در ثمن عقار نساء پیامبر(ص) شریک بودند چگونه در حق آنان بدون رضایت‌شان تصرف می‌فرمودند؟! ۱۰- آیا احتمال داده نمی‌شود که(من) در (مما ترکتم) در آیه شریفه تبعیضیه باشد؟ گرچه مقتضای وحدت سیاق این است که در همه موارد آیه شریفه یک نواخت باشد این امر با (فلکم الربع مما ترکن) سازگار نیست ولی بسیاری از بزرگان ظهور وحدت سیاق را چندان قوی نمی‌دانند که اخلال در آن موجب استهجان یا خلاف فصاحت و بلاغت در کلام باشد چنانچه در آیه ۳۰ سوره نور (و لا یبدین زینتهن الالبعولتهن ... و نسائهن و ما ملک ایمانهن) بدان ملتزم شده‌اند آیا این امر لااقل موجب اجمال آیه شریفه از این جهت نمی‌گردد؟

در صفحه ۳۸ فرموده‌اند: ممکن است اشکال شود که این جمع عرفی با اخص بودن موضوع روایات منافات دارد بدین بیان که روایات در خصوص زمین و عقار از ترکیه وارد شده و آیه در مورد همه ترکیه است در چنین موردی مقتضای صناعیت تخصیص دلیل عام (آیه) است نه تصرف در ظهور دلیل خاص این اشکال در صورتی است که از مقدم داشتن دلیل خاص چیزی غیر از تقیید و تخصیص دلیل عام لازم نیاید اما در اینجا تقدیم دلیل خاص موجب الغای عنوان (ربع و ثمن) و خلل در آن می‌شود که این مخالفت عرفاً بسیار شدید است.

جواب: چرا موجب الغای ربع و ثمن می‌شود؟

آیا پس از تخصیص و تقیید در هنگام پرداخت به زوجه غیر از ربع و ثمن از منقول و قیمت انقاض و طوب اشجار و مانند آن پرداخت می‌شود؟ یعنی نتیجه مفاد روایات و فتاوی مشهور سبع و ثلث و چیزی قریب به آن دو است یا پس از تقیید بازهم ثمن و ربع از آن مقدار از ما ترک را از زوجه ارث خواهد برد.

در صفحه ۳۸ آمده است: در این روایات علت محروم شدن زوجه از ارث خانه و زمین چنین بیان شده که زوجه شخص بیگانه‌ای را شریک ارث وارثان نسازد و میراث آنان را تباه نکند ظاهر این تعلیل آن است که نسبت و سهم میراث وارثان همان است که بود نه این که بر میراث آنان افزوده شده و از میراث زوجه کاسته شود اگر چنین بود باید می‌گفت: زوجه حقی در این میراث ندارد و میراث، میراث ورثه است نه میراث زوجه.

جواب: آنچه در این روایات آمده است بیان نکته و فلسفه و حکمت ممنوعیت زوجه از ارث بردن از زمین و عقار است یعنی امام (ع) اضافه بر بیان حکم منع ارث نکته و فلسفه و حکمت منع را بیان نموده است آیا اشکال حضرت استاد این است که چرا روایات متعرض بیان حکمت و فلسفه حکم شده‌اند!!!

در صفحه ۳۹ آمده است: ملاحظه سوم: گروهی از روایات گذشته ظهوری در محرومیت زوجه از ارث عین و قیمت زمین ندارند بلکه فقط ظهور در محرومیت او از عین دارند از جمله صحیحیحه فضلا که گذشت و امام در آن می‌فرماید: ان المراه لاترث من ترکه زوجها من تربه دار او ارض (وارض) الا ان يقوم الطوب و الخشب قیمه فتعطى ربعها او ثمنها. روایت واسطی نیز به همین معناست: لاترث البنا و الجذوع و الخشب فتعطى نصیبها من قیمه البناء فاما التربه فلا تعطى شیئا من الارض و لاتربه دار.

روایت صائغ هم به همین مضمون است.

تعلق منع به خاک خانه و زمین ظهور در آن دارد که منظور عین زمین و خاک آن یعنی ذات آن است نه اموالی که در نتیجه احیای زمین و احداث ساختمان بر روی زمین ایجاد می‌شود و نه حتی مالیت و قیمت آن از این رو استدراک این منبعه زبان استثناء آمده است: الا ان يقوم البناء و الاجذوع و الخشب. ظاهر این استثنا استثنای متصل است در حالی که آجر و چوب جز زمین نیستند پس چگونه از آن استثنا شده اند نزدیک معنا برای چنین ترکیبی آن نیست که مشهور انجام داده و استثنا را حمل بر استثنای منقطع کرده است بلکه شایسته است ظهور این استثنا در استثنای متصل حفظ شود و مستثنی افزوده‌هایی باشد که در قیمت و مالیت حاصل شده است چه قیمت و مالیت ذات ساختمان یا زمین و چه قیمت و مالیت آن چه به واسطه احیا و ساختمان در



زمین ایجاد شده است.

جواب: بر فرض قبول کنیم که استثنای منقطع خلاف ظاهر باشد بالاخره حمل بر استثنای متصل در محل بحث بدون موونه نیست حال که چنین است ما می‌توانیم بگونه دیگری استثنای متصل را درست کنیم و آن اینگونه باشد: زن از ما ترک همسرش که زمین و ثابتات ایجاد شده در آن است ارث نمی‌برد مگر از قیمت آن ثوابت ایجاد شده مانند آجر و درخت و چوب... و این احتمال سازگارتر است با تعبیر روایات و حداقل احتمال آن کمتر از احتمال مذکور نیست و با وجود این احتمال موجب اجمال می‌گردد.

در صفحه ۴۰ آمده است: در پاسخ این اشکال که چرا در هیچ یک از این روایات تصریح نشده است که از قیمت خود زمین به زوجه داده شود چنان که تصریح شده است از قیمت ساختمان و چوب و آجر به او داده شود. ایشان فرموده‌اند: در پاسخ می‌گوییم: گمان قوی می‌رود که در آن زمان قیمت زمین در ضمن قیمت قیمت ساختمان و احیا حساب می‌شد و اصل زمین بدون احیا و ساختمان قیمتی نداشت بلکه بنابر آن که زمین با احیا تملک می‌شد و مالک فقط احیای زمین بود نه ذات آن و نسبت به ذات زمین فقط حق اختصاص داشت.

جواب: اولاً: آیا آن حق اختصاص مالیت نداشته است و این حق اختصاص از آن کیست آیا زوجه از آن سهم می‌برده یا نه؟

ثانیاً: منشا این گمان مذکور و منشا قوت آن از کجا است؟!!

ثالثاً: شاید بهتر بود این زمین‌ها را بر اراضی مفتوحه عنوه حمل می‌فرمودند در این صورت

این سؤال پیش می‌آید که فرق میان زوجه و زوج و سائر و وراث در این مورد چیست؟

در صفحه ۴۱ آمده است: بلکه روایت احوال و جمله‌ای که در ذیل آمده است یعنی من البناءالدور ظهور قوی دارد در این که مراد اعطای قیمت خانه از جمله قیمت رقبه زمین خانه به زوجه است یعنی قیمت خانه از آن جهت که خانه است نه از آن جهت که آجر و چوب است.

و سایر روایات باید حمل بر این روایت شوند.

در تقریرات آقای بروجردی قدس سره آمده است: این روایت برداشت سید مرتضی را بعید می‌سازد زیرا در این روایت امام(ع) عدم ارث از عقار را مقابل ارث از قیمت ساختمان و درخت و





غیره قرار داده است اگر زوجه از قیمت به طور مطلق ارث ببرد این تقابل معنائی ندارد. با این نظر ایشان نمی‌توان همراهی کرد زیرا در ذیل روایت (بنأ) به خانه تفسیر شده است و این بدان معناست که زوجه مستحق قیمت خانه از آن جهت که خانه است می‌باشد و قیمت خانه ضمناً مشتمل بر قیمت زمین آن هم است ظاهراً تفسیر ذیل روایت از راوی است. جواب: مناسب است تمام روایت احوال را در اینجا بیاوریم: عن ابی عبدالله (ع) قال سمعته یقول: لا یرثن النساء من العقار شیئاً و لهن قیمه البناء و الشجر و النخل یعنی من البناء الدور و انما عنی من النساء: الزوجه.

جداً اشکال ایشان بر مرحوم آیت الله العظمی بروجردی قدس سره اشکال غریبی است مخصوصاً اگر عقار به معنی زمینی باشد که بر آن خانه ساخته شده است مضافاً بر این که آنچه در ذیل روایت آمده است کلام راوی است نه فرمایش امام (ع) چنان که خود ایشان نیز استظهار نموده‌اند. و بعید نیست که این تفسیر از مرحوم صدوق باشد.

در صفحه ۴۶ آمده است: ملاحظه چهارم: اگر از همه آنچه گذشته صرف نظر کرده و فرض کنیم روایات در محرومیت زوجه از ارث عین و قیمت زمین و عقار ظهور دارند میان این روایات و روایات معتبر دیگر تعارض پدید می‌آید این روایات معتبر معارض را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد که در گذشته اجمالاً به آنها اشاره کردیم و اینک آنها را به تفصیل می‌آوریم:

دسته نخست: روایات فراوانی دلالت بر آن دارند که زوجه ربع یا ثمن همه ترکه را از ارث می‌برد اگرچه دلالت این روایات بر ارث زوجه از عقار به اطلاق و عموم است که با روایات گذشته در خصوص عقار و زمین قابل تخصیص است اما در برخی از این روایات دلالتی قوی‌تر از اطلاق و عموم وجود دارد که از تخصیص سرباز می‌زند از قبیل معتبره عبید بن زراره و فضل ابی العباس به سند شیخ طوسی که در آن آمده است: قلنا لابی عبدالله (ع): ما تقول فی رجل تزوج امرأه ثم مات عنها و قد فرض الصداق.

قال: لهن نصف الصداق و ترثه من کل شیء و ان ماتت فهو کذلک. (شیخ حرعاملی، وسایل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریفه، ۲۱، ۳۲۹)

جواب: اولاً: این روایت درصدد بیان این مطلب است که توارث میان زوجین مشروط به انجام

عمل زناشوئی نیست.

ثانیاً: بر فرض آن که عموم داشته باشد همچون عموم آیه شریفه تخصیص می‌خورد بلکه روایات مانعه چنان که گذشت به ملاک نظر حکومت بر این عمومات دارند و مقدمند. در صفحه ۴۹ آمده است: بعد از عدم امکان تخصیص و مقتضای قاعده ترجیح معتبره ابن ابی یعفر است زیرا موافق کتاب است و ترجیح به موافقت با کتاب مقدم بر ترجیح به مخالفت با عامه است.

جواب: تعارض روایت ابن ابی یعفر با سائر روایات از حالت‌های زیر خارج نیست:

۱- مجموع روایات مانعه موجب قطع و اطمینان به صدور و مضمون آنها فی‌الجمله است در این صورت روایت ابن ابی یعفر مخالف سنت قطعیه است.

۲- شکی نیست که روایات مانعه مشهور بین اصحاب است چه شهرت روائی که برطبق آن عمل شده است را میزان تشخیص حجت از لاجت بدانیم که در این صورت روایت ابن ابی یعفر از حجیت ساقط است و یا شهرت را مرجع مورد تعارض دو روایات قرار دهیم که باز هم روایت ابن ابی یعفر روایت شاذ است ترجیح با روایات مانعه است.

۳- اگر منکر اشتهار عملی روایات مانعه شویم یا شهرت را جزء مرجحات ندانیم در این صورت نوبت به دو مرجع طولی یعنی موافقت کتاب و مخالفت عامه می‌رسد در این مورد هم چنانچه واضح است تقدم مرجع کتابی در صورتی است که قرینه بر مطابقت با عامه و صدور روایت عن تقیه نباشد زیرا بر حسب روایت عبید بن زراره امام صادق (ع) فرمودند: ما سمعته منی یشبه قول الناس فلا تقیه. خود جناب استاد در تقریرات از حضرت استاد شهید صدر نقل فرموده‌اند در ذیل این روایت: که هرکجا قرینه نوعیه عقلائییه بر صدور حدیث تقیه باشد روایت از حجیت ساقط است. (صدر، بحوث فی علم الاصول، ۷، ۳۶۰). با در نظر گرفتن امور زیر:

الف: همه عامه و لا اقل نظر گسترده و مشهور و معروف بین عامه مطابق روایت ابن ابی یعفر است.

ب: در روایت صائغ آمده است: ان النساء لایرثن من ربا الارض شیئا ولكن لهن قیمه الطوب و الخشب. قال: فقلت له: ان الناس لا یاخذون بهذا. ظاهراً مراد از ناس عامه هستند.

ج: در روایت صائغ سپس حضرت فرمودند: اذا ولینا ضربناهم بالسوط فان انتهوا و الا ضربناهم بالسيف عليه.

د: در روایت صفار آمده است: دعا ابو جعفر(ع) بکتاب علی(ع) فجاء به جعفر(ع) مثل فخذ الرجل مطویاً فاذا فيه: ان النساء لیس لهن من عقار الرجل اذا توفی عنهن شی فقال: ابو جعفر(ع): هذا والله خط علی(ع) و املاء رسول الله(ص).

چه ضرورتی بر تأکید فرمایش حضرت به سوگند است آیا غیر از ردع از نظریه معروف بین عامه است و استدلال آنان بظاهر قرآن کریم؟
ه: مرکوز بودن عدم ارث زن از عقار در ذهن سائل(ابن ابی یعفر) و سؤال او که آیا شوهر همانند زن است؟

آیا همه این نکات موهم این معنا نیست که جواب امام(ع) از روی تقیه صادر شده است؟
ظاهراً جای تردید نیست که در بیان مسائل ارث ائمه(ع) در بعضی از موارد ناچار به تقیه بودند برای نمونه روایت زیر را متذکر می‌شویم:

عن سلمه بن محرز قال: قلت لابی عبدالله(ع) رجل مات و له عندی مال و له ابنه و له موالی قال: فقال لی: اذهب فاعط البنت النصف و امسک عن الباقي. فلما جئت اصحابنا بذلک فقالوا: اعطاک من جراب النوره. فرجعت الیه فقلت: ان اصحابنا قالو الی: اعطاک من جراب النوره. قال: فقال: ما اعطیتک من جراب النوره، علم بها احد؟ قلت: لا. قال: فاعط البنت الباقي.(شیخ حرعاملی، وسایل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریفه، ۲۶، ۲۳۸)

با در نظر گرفتن مطالب فوق آیا اطمینان به تقیه بودن روایت ابن ابی یعفر حاصل نمی‌شود؟!

نکات دیگری وجود دارد ولی به همین اندازه فعلاً بسنده می‌کنیم در خاتمه مناسب است روایت زراره در مورد ارث را که شاید زمینه بعضی از استغراب‌ها را از میان بردارد در اینجا می‌آوریم.

علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن ابن ابی عمیر، و محمد بن عیسی بن عبید، عن یونس جمیعاً، عن عمر بن اذینه، عن زراره قال: سالت ابا جعفر(ع) عن الجد؟ فقال: ما اجد احدا قال فیه الا برایه



الا امیر المؤمنین(ع). قلت: اصلحك الله فما قال فيه امیرالمؤمنین(ع)؟ قال: اذا كان غداً فالقنى حتى اقرئك في كتاب، قلت: اصلحك الله حدثني فان حديثك احب الي من ان تقرئني في كتاب، فقال لي الثانيه: اسمع ما اقول لك اذا كان غداً فالقنى حتى اقرئك في كتاب.

فاتيته من الغد بعد الظهر و كانت ساعتى التى كنت اخلو به فيها بين الظهر و العصر و كنت اكره ان اساله الاخاليا خشيه ان يفتينى من اجل من يحضره بالتقيه فلما دخلت عليه اقبل على ابنه جعفر(ع) فقال له: اقرء زراره صحيفه الفرائض ثم قام لينام فبقيت انا و جعفر(ع) فى البيت. فقام فاخرج الى صحيفه مثل فخذ البعير فقال: لست اقرئكها حتى تجعل لي عليك الله ان لا تحدث بما تقرء فيها احد ابدا حتى اذن لك و لم يقل: حتى ياذن لك ابى، فقلت: اصلحك الله و لم تضيق على و لم يا مرك ابوك بذلك؟ فقال لي: ما انت بناظر فيها الاعلى ما قلت لك، فقلت: فذاك لك.

و كنت رجلا عالما بالفرائض و الوصايا، بصيرا بها، حاسبا لها، البث الزمان اطلب شيئا يلقي على من الفرائض والوصايا لا اعلمه فلا اقدر عليه فلما القى الى طرف الصحيفه اذا كتاب غليظ يعرف انه من كتب الاولين فنظرت فيها فاذا فيها خلاف ما بايدى الناس من الصله والامر بالمعروف الذى فيه اختلاف و اذا عامته كذلك فقراته حتى اتيت على آخره بخبث نفس و قلبه تحفظ و سقام راى و قلت: و انا اقروه: باطل حتى اتيت على آخره ثم ادرجتها و دفعتها اليه.

فلما اصبحت لقيت ابا جعفر(ع) فقال لي: اقراء صحيفه الفرائض؟ فقلت: نعم، فقال: كيف رايت ما قرءت؟ قال: قلت: باطل ليس بشى هو خلاف ما الناس عليه. قال: فان الذى رايت والله يا زراره هو الحق، الذى رايت املاء رسول الله(ص) و خط على(ع) بيده.

فاتانى الشيطان فوسوس فى صدرى فقلت: و ما يدريه انه املا رسول الله(ص) و خط على(ع) بيده فقال لي قبل ان انطق: يا زراره لا تشك نود الشيطان والله انك شككت، و كيف لا ادري انه املاء رسول الله(ص) و خط على(ع) بيده و قد حدثني ابى عن جدى ان امير المؤمنین(ع) حدثه ذلك، قال: قلت: لا، كيف جعلنى الله فداك.

و ندمت على ما فاتنى من الكتاب ولو كنت قرأته و انا اعرفه لرجوت ان لا يفوتنى منه حرف. قال عمر بن اذينة قلت: لزاره فان اناسا حدثوني عنه، و عن ابيه(ع) باشياء فى الفرائض فاعرضها

علیک فما کان منها باطلا فقل: هذا باطل. و ما کان منها حقا فقل: هذا حق. والا تروه و اسکت فحدیثه بما حدیثی به محمد بن مسلم، عن ابی جعفر (ع) فی البنه و الاب و البنه و الام و الابنه و الابوین فقال: هو والله الحق. (کلینی، الکافی، ۷، ۱۹۴-۱۹۴، الطوسی، تهذیب الاحکام فی شرح المقنعه، ۹، ۲۷۰)

شایان ذکر است: در امری که بر حسب روایت اگر ائمه بسط ید داشتند آن را اجرا می نمودند و از طرفی سالیان دراز مسأله جا افتاده است و مورد پذیرش قرار گرفته شایسته بنظر نمی رسد با تکلیف در استدلال، آن را سست نمود با اینکه راههائی دیگر برای تأمین و تدارک می تواند مورد توصیه قرار گیرد همچون ترغیب به وصیت زوج برای زوجه از ثلث اموالش.

در عین حال مقتضای احتیاط این است که بانوان بعنوان همسر سهم خود را از مازاد آنچه تاکنون فقها گفته اند بسائر وراث ببخشید و احتیاط بهتر آن است که وراث با زوجه متوفی بر آن مقدار مصالحه نمایند.

البته مقاله حضرت استاد دام ظلّه بحثی علمی و بسیار عمیق و نیاز به تأمل بیشتری دارد امید است در فرصت مناسب مورد بررسی قرار گیرد. و آخر دعوانا ان الحمدالله.

فهرست منابع:

۱. الحرالعالمی، محمدبن حسن، وسایل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، تحقیق ربانی شیرازی، بیروت، لبنان، داراحیاء التراث العربی، (بی تا).
۲. الصدر، سیدمحمدباقر، بحوث فی علم الاصول، بیروت، دارالکتاب البنانی، (۱۴۰۶).
۳. الطوسی، محمدبن حسن، تهذیب الاحکام فی شرح المقنعه، تحقیق سید حسن خراسانی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، (بی تا).
۴. کلینی، محمدبن یعقوب، الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، (۱۳۸۸).

